

بقتل و غارت کشاوند و برین محاربه کولی بمقتل سلطان رسیده در گوشت
 و آینه مملکت بتصرف اولیای کبیری درآمد و ادوات تابع و زنان قبایل
 و عشایر را در اهلکی نوازشش نموده مواجب بخته هر یک معین نمودند و به
 بلدان دیگر فرستادند تا دیگر کسی مثل وزیر علیخان نشا قنده و فساد نکند و
 پس کور نرعو و بگلکته و من نیز از عظیم آباد رسیدیم و چون همیشه بود وطن مظهر
 نظری بود خدمت کور نر مراتب را اظهار و طلب خست نمودم او از راه سخت
 ایستادگی بسیار نمود و بجدائی از خدمتش راستی نمی بود و بمواعید و کلمات
 دلپذیر تحلیف چندی دیگر بودن فرمود من بهانه بیماری مبالغه و اصرار
 و هشتم اجازت گفته باگراه دادند و من زنانه مستعلقان و حسابا بر جان
 باجلی بندر فرستادم و خود از راه خشکی اراده کرده کور نر از راه قدر شنای
 از گلکته الی بجلی بندر واک نشانید شرح واک و طریقه آن مذکور شد بنا برین
 ۱۴ سوال المکرم ۱۳۱۳ از خدمت کور نر و عظامی دیگر مرخص شده رو بر راه نهادم
 در هر قدم فرسخ چهارده کس آمده و همیا بودند هشت کس چهار بر وزن سواد
 که جماعتی انداز مهنود که مخدر را بردوشش کشند و چنان بسعرت روند که اسبان
 را هوار کنند و در راه با ایشان نرسند و دو کس زاده را حمل بر میدهشت
 و دو کس مشعل بردار بود که هر جا شام شود مشعل افروزند و یک کس و لیل

ندن از بکاله بدکن
 و طریقه واک سواد

دلیل و دیگری طبل نواز در عرصه پانزده روز از کلکته تا مجلی بندر که دو ماه
 و نیم راه است رسیدیم و حقیقت علی الارض که در کتب اعدا و بیان مسطور است
 مفهوم گردید و غالباً که غیر از این قسم دیگر علی الارض نشود اگر چه این قسم مسافر
 تصدیح بسیار و زحمت بسیار دارد ولیکن خالی از کیفیستی نیست و چون
 مسافر اعلی منازل و رجال مطمح نظر و نصب عین است آن زحمت و محنت
 گوارا میشود و بفاصله هر ده فرسخ در فری و دو ماتی که بر سر راه بودند طعام
 بود صدای طبل را که شنیده بودند سفره گسترده و طعام حاضر داشتند و مرا با
 بسبب تکان سواری رغبت بطعام نبود خاصه از گوشت و مطبوخ عجیب تنفری
 دیشتم بر بلدان عظیمه و قزاقی معموره بسیار عبور کردم و چون اغلب بشب
 می گذشتم و اگر روز هم بود توقیفی نمیشد کماهی از کیفیت آنها اطلاع بهم نرسید
 حسب الحکم کوزر و ربرجا و هر مکان روزی بایست که میر رسیدیم عمال و کماشکان
 لپنی با استقبال بر می آمدند و تکلیف یکد و لخط آسایش میکردند و نیکو خدمتها
 مینمودند و اغلب از ایشان معذرت خواسته روانه میشدم مگر در حکر نات که
 اعظم معایب بود است بجهت تحقیق احوال آن چهار روز مقام کردم و در استحقاق
 و کنجام که از شهرهای بزرگ اند تکلیف و اصرار مستر ما لکم بر آورد مستر جان
 ما لکم ببادریلچی صافی ضمیر که از جانب کوزر بسفارت ایران زنده و هر سه
 بسوی نام بردن جام جم

در هر کدام دو روز توقف نمودم و مشربالمکم بفضیلت و خدمت برخوایسته
 خود با جمعی استقبال نمود و شهر را کونه تزیینی داده لطیفه که دارند آیین بسته
 بود شکک توب و تفنک موافق ضابطه انگلیسیه بعمل آورد بسی محبت و بر خورد
 کرد و در این سفر رفاقت آمده بود میرزا ابوالحسن بن حاجی میرزا باقر بن کلب
 حسین خان اصفهانی که در چهره سکونت دارند جوانی با اخلاق و از نجای
 اصفهانست و چون در مثل این اسفار همتر بان و رفیق و خدمه مطلق میسر
 نیست او را با خود آوردم در راه بسیار بجا آمد و از خدمتگذاری من
 دقیقه غافل نبود جگر نات بر وزن سقر تاب اسم آن صنم مشهور و محبان
 بتخان و آن شهر را نیز گویند و آن شهر بسیت در نهایت بزرگی و وسعت و کثرت
 عمارات عالیه بر ساحل دریای شور و بسبب کثرت خلائق و ابنوسه مردم از
 غریب و بومی بغایت کثیف و بد وضع و بد آب و هوا همیشه بقدر و ولک
 آدمی غیر از مردم سکنه در آن شهر است و باین علت کوچه و گذر با مستغفن
 و مملو از کثافات اندر که عظیم قریب به بتخانه ساخته اند عرض و طول آن
 تخمین بقدر یکمیل است غربا و شهریان همه از آن آب خورند و در آن آب
 بازی کنند و غسل کنند نام او صاف مثلثه آن از قاز و رات و کثافات
 متغیر است و در آن چهار روز از کثافت و تعفن و کثرت هوام و بد بوایی

احوال گلریزات

هوای مشقتی عظیم برداشتم و مزاج را برهم زد که زیاده بر آن نتوانستم ماند
 و اصل آن تخانه عمادتی است در نهایت بزرگی و وسعت و علو و رفعت و بر کرد
 آن عمارت و تخانه‌های کوچک ساخته اند روزی معین است که مردم از
 اطراف و اقاصی بلا و آیند و در آن روز خود را رسانند و خدمه در وانه تخانه را
 کشایند تا مردم همه پیشش کنند و کسی که در آن روز نرسید از بیرون پرستش کند
 و بجز سالی که مرتبه در آن روز معین دیگر هرگز احدی با ندرون داخل نشود و صنم را
 نبیند و بجز فرقه هنوز دیگری از هم را نگذارند که قدم در اندرون و معین تخانه
 و عمارت حوالی آن گذارد هزار کس بر همه خدام آن تخانه اند و بنوبه بجهت
 چار و شب کشی و تطهیر و روشنی با ندرون روند و باین سبب بغایت بر خوشین
 نازان اند و کس از معارف ایشان نزد من می آمدند و تکلیف ضیافت کردند
 و موافق ضابطه که دارند طعام آوردند از اطراف شهر بر سر راهها کما شستما
 دارند که هر کس وارد آنجا شود بایشان خبر دهند تا برای او طعام بفرستند
 او بخورد یا نخورد و گویند هر کس از هر فرقه که در آن شهر آید میماند جایز است
 و از مطبخ او بجهت ایشان طعام فرستند و در سه کار او روزی دو بار آنقدر
 طعام بجهت شود که هر قدر زوار و ستر و دین دارد شوند همه را کفایت کند فرق
 هنوز در آن شهر از یکدیگر پرسش نکنند و با هم طعام خورند و اگر کسی دیگر از اهل

مختلفه در اینجا بر سفره و طعام ایشان شکر است که گنجد چیزی نگویند و از صبح چیز
 در این معبد اجزا نگویند گویند هر خطالی که در این سرزمین از هر کس سرزند معفو است
 و از اصناف مردم علی قدر انهم مانند و در چیزهای گیرند ابرمیت روپیه
 زیادند و از یک آن کمتر نیست و از رایان و فرماندهان هر سلسله بجهت آن سرکار
 نزدات رسد و بغیر از آنچه از مردم مستانند و از باب اول خود فرستند
 بقدر و هزار قطعه ده محمود از راههای سلف وقت آن سرکار است و از آن
 مستان آنچه گویند و اعتقاد می ایشان است اینست که پارچه ایست ناز
 سیاه یا مثل سیاه که حرکت کند و در خشت کی دارد و بعضی برانند که
 قطعه گوشت خام است که خدای عالم در ابتدا همه خلقت بی پدر و مادر
 بید قدرت خلق او نمود و او پدید است و ارشاد مردم در میان خلایق بود
 تا مرزین و در آخری که افعال مردم بتاراستی و نادرستی شد و اینگان
 مشهوری شد و از نظر با اینمان کردید بقدر سینه حجام بجهت خلق لحاسه زوار
 و ستر و دین معین اند و در پیست کس پس از آن بیاد نیکو منتظر و سینه کس
 زمان بری بیک صبح و شام بر درگاه او رخصت گنشد و خوانند که نایند
 و بجهت هر یک از اینها از سینه کار او واجب معین است و خدمه کارکنان
 و اوضاع آن بجانه از جمیع رؤسای هند و مستان بیشتر است و مختلفه

و بخلاف تجارنها و تهباسه و بیکر که صنم را بر بندگی گذارند و مردم از بزرگ
 ستایش کنند آنرا در تجانه بجای معین و من کردن اند که آنجا را مردم سجد
 کنند و سالی یک مرتبه بر آرند و جامه او را تبدیل کنند خیا طان مور و سینه
 وار و که کجته تبدیل جامه در اندرون در آسیند و کونید بجز و بر آوردن آن
 صنم خیا طیکه با تدر و ن در آمده است از هر دو دیده تا بینا شود تا چشم
 او بر جسم حکمرنات نیفتد و منو در او در حق این صنم عظیم اعتقاد سے است
 تا هر جا که عمارت آن بنظر آید از اطراف اربعه کسی سواره نکند و در هر گاه پیشان
 با آنخانه افتد بسجده روند و رو نیاز نجاک مالند و کونید در ریاسه
 محیط بقدر وسع و طاقت پرستش این صنم کند و زور و دو بار که تمشود
 تشار آن بمن است که خود را نجاک این در گاه در ساند و اگر این حد
 نبود در گاه تدر و جزر سے نیست قسمت از زاق تعیین آجال و حلول اروا
 و آنچه در این عالم شود همه را از او دانند در عهد نا و در شاه یا بعد از آن نیز
 نامی در دکن صاحب اقتدار گشته مردم نواح شیراز بود بطبع خزان
 و دفاین حکمرنات بر آن تاخت آورد و بر همه و خدر مطمع شدند و قبل
 رسیدن او صنم و تمامی خزان را بکو میانه و کویوناسه صعب المساک
 بردند تا فتنه او خوابید باز بجای خود آوردند از اقصی بلاد هند

و سندی و کشمیر کفره شد حال کنند و به پرستش آن آیند از کلکته که میامم
 تا تجارت رسیدم در تمام آن راه زوار و قاصدین آن درگاه کفره شعار
 بر یکم بودند که مجال عبور مخم و سواره نبود و هر یک از ریاضت کیشان
 و عاقبت اندیشان بجهت طلب قربت بخوای طی آن مسافت میبود بیشتر
 پیاده و برخی بشکم و سینه و گروهی غلطان غلطان و جمعی خرچنگ وار
 بر دستها و بعضی نشسته و دستها را بالا میزدند آهسته آهسته و سیابان و کود
 نمون را طی میکردند و اکثر ایشان شاه و یکسال و دو سال و چهار سال
 بود که از خانه خود برآمده بودند خدر بسیار با هر یک بود که بضروریات
 و میر و اخذ و از جمیع مزارعین این کشور جماعتی اند که نفس کشند و آن
 چنانست که اول ترک حیوانی از قبیل شتر و روغن و غیره نمایند و نفس را
 بتدریج کم برارند و از آن بالا کشند و بگذارند تا بجای رسانند که روز یک
 نفس نند و از آن برتر روند و بجا یک نفس رسانند و بالاخره بان بجز شود که
 نفس در دماغ محبتس کرده و آن زمان محتاج بنیامست و از حرکت افتد و در عدا
 اموات بشمار آید اما بدن مرده کرد و از هم ناپاشد و متعفن نشود و او قبل از
 حوالی نجات بوشه و پرستاران خویش وصیت کند و در لوحی از رسن کند
 که مرا بعد از پانصد سال یا بیشتر یا کمتر برارند و قبل از انقضا سے این مدت مرا

مرا بحال خود گذارند پرستاران بجهت او خانه محقر در زیر زمین مانند سرداب
 کوچکی سازند و در آن گذارند و در آن رابستگ و ساروج بر آرند و بسازند
 انقضای آن مدت بتدبیر و تدابیری که دارند او را زنده کنند و بر و انزنان
 تنقیات و علوم غریبه کشف شوند و چیزی مجهول او را مانند شیندم در لکهنو
 از اعظم خانه بیساخت در بنیاد انخانه یکی از این اشخاص بر آمد به حکم نواب
 وزیر او را زنده کردند تاریخی که بر ویوار سرداب او آویخته بود مورخ بکهنتر
 و هفتصد سال قبل ازین میگفتند او که بحال اند پر سید در بند و ستان
 راج کیست یعنی پادشاه و فرمان فرما که ام فرقه اند و جواب گفتند قوم
 او با ایشان ناسزا گفت که این وقت بر آمدن من نبود و چرا مرا در غدا بگنجد
 باز مرا بجای خود بگذارید چنان کردند انتهای اگر چه ازین قبیل حکایات
 مورخین سلف همه از مرتاضین سند نوشته اند و بر السنه و اخواه مردم
 داور و سائر و منہم از بسیاری شیندم لیکن عقل سلیم و ذہن مستقیم از
 صحت و راستی اینگونه حکایات کمال تماشایی دارد چه شرعاً و عرفاً و عقلاً و عیاناً
 محال بیناید که اتنی بدون بدل یا تخیل زنده مانند خاصه در جایی که هو اب بدن
 نرسد و بدون شبهه و شک همه اینها از مقوله افسانه کسبی و فرعی از صرف
 و ماخذ صحیحی ندارند کذب محض و دروغ صریح اند و باعث این همه شهرت که

در کتب متعدده بین مندرج و برالسنه و افواه مردم و ابراست این است
 که مبتدیان و شاقین باینکار بسیار اند که به جهت حصول اغراض فاسد و گم
 صبی نفس به قدر یکپاس و دو پاس کنند و منہم بسیاری از ایشان را دیده
 ام خاصه در وکن که به فوران نفس را چنان بر خود کشند که از زمین به قدر یک
 ذراع و بیشتر بلند شوند و همچنان معلق میان زمین و آسمان مانند و هرگاه باز
 نفس را سرد دهند بزین اینند یکی از این فرقه را در خارج حیدرآباد دیدم که چند
 زانو پا بر روی یا انداخته نفس را بالا کشید و از زمین به قدر یک ذراع دست
 بلند و تا دو پاس به همان بیات معلق بود حرف میزد و غلیان میکشید
 از او کیفیت و سبب را پرسیدم او چون مرا بی عرض دید و فی الجمله
 انصاف طرزی بر سر داشت بیان نمود که آن همه حکایات متقدمین
 و آنچه زبان نزد مردم است همه از مقوله کلمات واهی اند و حق اینست
 که این کار و صبی نفس به ادراک و به طبع و انزال در غلظت عظیم است
 چه هرگاه نفس را بالا کشند مواد منوی نیز با جلا صعد نمایند و منفع نشوند و
 در عین مقابله هرگاه امارات انزال ظاهر شوند اگر نفس را بر خود کشند و ماندگی
 تامل نمایند و دفع نشود و انزال نگرود و هرگاه کسی مثل من باینجا برساند که
 از نفس کعبه و جسم با این سنگینی از زمین جو بر خیزد هر قدر مباشرت کند هرگز + +

بعد از انزال نشود و ناسن کحولت قوامی شهبوسند بهین حالت جواسنے
 باقی مانند چیزی کاسته گردد و او مانود که از قوت نفس کشدن به جای
 رسیده ام که مقداری از شیر او در ظرفی گذاشته هر وقت که نفس را بر خود گشتم
 از سو راغ اچیل تمام آن شیر را جذب کنم و بدل ما تحمل عایم انتهی کلامه و این
 هم ادعای بود که او کرد که هرگاه در جواسنے او می جس نفس کند که
 در او رستاربت انزال نشود در پیری نیز قوت او بهین نسبت باقی خواهد
 بود و محل تامل است چه مقتضای پیری و سن کحولت این است که قوت
 تمام نقصان پذیراند و هیچکدام بحالت جواسنے باقی نماند چنانکه اگر شخصی
 از ابتدای تیز اصلا مباشرت نکند و مرتکب این کار نگردد در سنین جوانیت
 و سن الخطا شروع کند محال است که آن قوت جواسنے در او باسد و ان لذت
 را بیابد و منشا قوت جواسنے حرارت غریزی است و آن در پیری البته تحلیل
 میرود کما قال فی کتابه الغریز و من ضره منک و الخلق ای
 برای جس نفس کشیدن ان به آ علی تقدیر فائده منیرت است که در کتاب
 اساک و به کتب انزال شود بعد می که هر قدر مباشرت کنی نیز ان نشود و این بریم
 فاسد حیاشان و هرزه کاران لازمی نیست و غیر ازین چیزی دیگر نیست
 و سدید نیست کلام شیخ الریس در قانون یا در کتابه دیگر که بیاد نیست

در کجا دیده ام که هرگاه کسی مثل حیوانات ذوات اربع که بعد از دفع براز
 مقعد را بهم کشند او نیز چنین نماید و ورنه همیشه در هر حال که باشد مقعد را
 کشده دارد و در اسماک و بطور انزال اشری عظیم بخشد و بجای رسد
 که انزال نشود چه در کشیدن مقعد نفس نیز لا محاله بالارود و باعث اسماک
 گردد و بالجمله علت غائی در این حبس نفس جمیع متراضین راهبین اسماک
 است و بس ارتباط کلامی و اینکه آیندگان از اشتماع اینگونه حکایات
 از مردمان جهان دیده افاق گردیده و از مطالعه کتب قدما بر نیایند و از
 پی نوشته و گفته که حقیقتی ندارند و نذبتطیر این فقرات و تحقیق این مقدمات
 باز داشت نگرندگان خورده گیرند و از جمله فرق مختلفه بنود جماعته اند که
 در شب طعام نپزند و آتش و چراغ بنفروزند و چاه حفر نکنند گویند که
 این کارها باعث هلاک هوام و جانوران صغار و موجب عذاب در روز
 گیر و دار است حتی جماعته اند و در کن که خود از آله بکارت نکنند و
 زعمشان اینست که در سفک خون بکارت آدمی معذب گردد و بعد از
 عقد مناکحت سه شب عروس را نزد بر اهرمه سیکو بناد فرستند تا ایشان بان
 عذاب معذب گردند و افتتاح کار کنند و بعد از فتح الباب خود تصرف نمایند
 و محقق تر این است که اگر آن برهن سبب پیرے و ضعف در آن سه شب

سه شب کاری نکرد تقصیر را بر این زن ننند و گویند ناپسند بر همین افتاده
 و اورا لعن زنند و من از عجایب و غرایب هندوستان در این عرض
 مدت اقامت خویش از آنچه از خواص و عوام جامای دیگر شنیده و در کتب
 دیده بودم از اینکه کیمیاگران برگذرا افتاده و این علم رواجی تمام دارد
 و جفریان و مبره سحره بسیار اند و خبر فلک سوای یک امر عجیب چیزستی
 ندیده ام و همیشه طالب بوده ام ما اینکه یقین بعدم فقدان همه اینها دارم
 خوب در تحقیق حقایق اثنا بختجو و امید داشت بهر حال ان امر غریب این
 بود که در لکهنویکی از اعظم انگلیسیه مستر فرنگل نام بر وزن تر نفل که از دوستان
 من بود و در اینجا سکونت داشت روزی نزد من پیغام فرستاد که
 فردا بعد از ظهر در خانه من مجمع عظیم است و امری غریب از یکی از برادر
 سرزد میشود اگر در آنوقت بیایی باعث شگفت تو و شگفت من خواهد بود
 روز دیگر به آنوقت نزد او رفتم جمعی کثیر از سران و عظامی انگلیسیه و خلقی
 ایسوه از هندو و مسلمان در مجلس بودند بعد از لحظه بر همین سیاه فام
 که سرال و ضعف بدن او را منتهی نمود حاضر شده صاحب خانه گو سفندی
 بزرگ طلب نمود و بوسیله مجلس بگذاشت آن برهن را که چشم بر گو سفندی
 افتاد بران حمله نمود و پارچه از زان او پدیدان کند و بخورد آن مشغول شد

خوردن هندوی
 گو سفندی زنده

و همچنان صدای میکرد و عملی آورد مثل حرکات کلاب عفو و بارچه بارچه
 گوشت آن گوشت را میخورد و آن حیوان سبزان فریاد میزد و می تا اینکه تمام
 آنرا از گوشت و پوست و استخوان کبابچه در روده و امعاء و مقار حشار را نیز خورد
 و از هر جا که قطعه از گوشت کنده بود خون انزای میکید و مر آن حالت -
 بنایت کرده نمود و مزاج متغیر گردید که تغییر حالت روی میداد و خود
 را ضبط میکرد و قبل از اتمام بزخو استم و اکثری راهمین احوال بود و آن
 برهن میگفت اینک مشاهده مینمایند من اینکار را نمیکند و یوتای من یعنی ملکی
 که بر من موکل است او میکند و او میخورد مردم هر کس باو چیزی دادند و
 رفت و مستر فرنگل میگفت این بار سوم است که در خانه من این کار را
 کرده است و امروز بجهت نمودن نو او را طلبیدم چه بود و چه کار میکرد
 معلوم نشد مگر بعد از چهار روز از جگر نات باز پر داک روانه شدم و
 بکنجام و بلدان دیگر مرور کردم و در بعضی توقف نمودم به شتر چیکه گذشت
 در دو بجلی بند و به بجلی بند رسیدم متعلقان نیز رسیدند بودند سران انگلیس که در آن
 شهر بودند رفت و آمدی نمودند و بقلعه استواری که در آن بند
 ساخته اند و خانه های بافضای که داشتند میبردند و می نمودند و در آن
 او ان از تاسیفات المی و افضال نامناهی او حلتانیه کی این بود که جماعت فرا

فرانس که مدام قطاع الطریق بجزانند بران جهاز که مستعلقان بودند بر
 خورده از ناخدا بزبان انگریزی پرسیدند که چه در بار دایضه و
 به کجا میروی و انگریز تصور نموده گفت مال تجار بنگاله را قلبی دارم
 و به محلی بندر میروم که قلمکار و اموال قزلباشیه را بغارت برند چیزه
 نگفتند و جهانیه سلامت رسید و چون ناخدا سے جهاز حمله
 مستطی و از جهاز را سینه بوقوف بود از کلکتہ اسلے محله بندر که از دریا
 شش هفت روز زیادہ نسبت در عرصه پنجاه روز آمد موسم دریا
 گذشته بود و کسے از تجار قزلباشن چیزه سے از اموال با و نداد
 فرانس که در همه بلدان ہندوستان جاسوسان دارند از این معنی مطلع شدند
 بعد از دو وازده روز که جهاز بر لنگر در ان بندر بود و اسباب و متعلقان
 و سایر رکاب فرود آمدہ بودند از سما بخا از بغارت بردند و من چندی در ان
 بندر ماندیم کہ از کوفت راه بر آمدیم خطوط از افاضانم حیدرآباد متضمن طلب متوالی
 برسید و مردم از جماعت فزنگ را سلام مانعت می نمودند و برخی از نشی
 اوضاع آن شہر و نا انتظامی ریاست را بمن بشمردند و تکلیف رفتن بہ وطن را
 ہماری جهاز نمودند از ایشان بہ اسبابی چند نشینیم و خود مجرد روانہ حیدرآباد و تاریخ
 بن و چهارم ذی الحجہ ۱۲۱۰ وارد شدیم و بعد از دو ماہ متعلقان را نیز طلب داشتیم بانظار

در دو انجمن میر عالم بهادر و لجاج اعظم که گاه به نرخی و سخنان دور از کار و گاهی
 به سختی و درشتی اجازت بر آمدن نمیدادند یک سال و نیم از عمر عزیز دوران شهریه
 را گان بر باد رفت و ملاقات فرخنده ایالتش میسر نیامد و به نحو یک گذشت نشان بود
 در گورنیه آیین بست و راقش نشانی قلم و اسطی نژاد مذکور مجلی از
 او صنایع دکن و احوال حیدرآباد بیشتر اراضی دکن بعلت قربان
 بخت استوار موالی با اعتدال دارند طول ایام و لباس در خوار و قوس
 سپرده ساعت رسد و ازین تجاوز نکند و در زمستان با تش و پوستین و
 در خوت پشم دارد لباس پشمین و در تابستان به سیر و ابره و گلستان و خیس
 خانه محتاج بنید قریب است باینکه هشت فصل شمرده شود و بهار و دو تابستان
 و دو خریف و دو زمستان اگر چه تغیر فصل و تمیز موسم در تمام
 هندوستان دشوار است و بسبب اختلاف بند معلوم میشود
 لیکن در دکن ایچالت و تمیز بین العنصلین بهتر از جایانای دیگر است
 و چون کوهستان و زمین ریک بوم است آبهای چابک و
 چشمهای عذب بسیار است و در اغلب ضول آنها سرد اند و بعضی
 بالمان و سلاطین بهمینه و قطب شاهیه و در کوه مار بسته آب انبارها و بر گهای
 عظیم میسر و سامان ساخته اند که از هر یک بر که در تمام سال رود خانه عظیم

در او صنایع حیدرآباد

غلیم چاری است سیوه ناقصی که بعد رویدن و بوئیدن بهم رسد از قبیل -
 انکو رتر و انجیر ترشش که بخوید را باد بجای دیگر ترشش آن را نذیده بودم -
 چه انجیر شیرین نشود تغه باید و در عجاتش است سالی دو مرتبه درختان
 ثمر دهند در موسم بهتر و بیشتر و در غیر موسم کمتر و زبون تر و بعضی مرکبات -
 پنکو بهل آیند و زمینی قابل دارد و زراعات را اگر تربیت کنند حاصل در پیغ
 آنها بسیار گردد و در تابستان زراعات میسفی از آب باران و در موسم
 دیگر از آب جهان برگها بهل آیند و فرمان فرمای بعضی از آن دیار است نواب
 نظام علیخان بهادر ولد نظام الملک اصف جاه که وکیل السلطنه از جانب -
 محمد شاه و از اعظم امرای هندوستان و منظور نظر قهرمانان شاه نادر شاه
 بود مردم توران و از احفاد خواجه عبداللہ احرار که از غایت اشتیاق به
 نیاز از اظهار است و از مقدسین از زمان دجلو خاندان و شرف دودمان
 خال رخسار دیار خویش بود و بخوید که گذشت نواب منظم در بدایت حال ربیبی
 با عدل و داد و فرمان فرمای خجسته نهاد و بحال مملکت در عایا بخوید که بالیست
 سیر سید و اکنون بسبب کبر سن و پیری و بیماری فالج و ضعف قوی از منظم
 ریاست عاجز و کار با امرای سیراسی و هوشش است اگر اندکی نیروی غلیم
 طایان و بیداد کارکنان از عایا و برابستی گیرد سرزمین دکن از قطعات

مرغوبه هندوستان است خواستم که از احوال دکن و حیدرآباد بهین قد باکتفا
 کنیم و به شرح احوال ایام اقامت خویش و کیفیت بودباش آن شهر و معاشرت
 انزوم بدانندش بپردازم چه در فی الواقع و حالات که بیرون از حوصله تحریر است
 باز برخی از فصیح و قلیح خلق اندید و کارکنان محنت شده نمایش -
 یگرفت و قطع نظر از اینکه مانوس طبع و موافق رویه خاکه بود بر او تا
 عزیز و خاره و صفه نیز انسوس میرفت و بدون شائبه تکلف بجا شدن آن
 احوال و بیان آن وقایع ستمی بود بر کاغذ و مداد انتظام سلسله گفتار و
 انتظار نگرددگان و التماس بعضی خلا کرام محرک تسوید بجملی از آن گردید مع
 فاستمعنا ذالقول العند لیب مخفی نماید که در شرح و قلیح حیدرآباد اگر
 جانب اختصار ملحوظ نه شود دفاتر آن مشون گردد و آنچه از معاشرت آن
 مردم برین گذشت از شدت مکاره و آلام بیشتر و اندوه و طلال و زبولی
 حال و اسقام و افکار جدا از جدا می و اندولس و از مصاحبت و اختلاط
 سعد و می که در بر روی آنها بسته نمی شد و بتزل من می آمدن تن و جاگذاخته
 گردید و شرح چگونگی و وجوه مستکثره آن در خود نگارش نیست و بخوبی که
 در صدر گذشت من تمام این مدت اقامت هندوستان خاصه ایام بود باش
 حیدرآباد از زندگی محسوب گذشته ام همانا انوار رسیدن باصل این مملکت

مملکت انجام حیات بود و آنچه از او صنایع هندوستان فرشتی اطوار این کشور
 شنیده و یافته بودم معائن و آنچه نشنیده بودم و بخاطر خطور میکرد همه را
 در این سرزمین مشاهده دیدم و غالباً آنچه موزعین سلف و قدام در حجاز
 هندوستان و ناهنجاری اطوار و او صنایع مردم نگاشته اند همه جا از هند
 و کن را منظور داشته اند و چون تمامی کشور به هندوستان مشتبه است هر چه
 سوانح گذشته اند همه را در ذیل هندوستان نوشته اند و غالب وقایع در
 دکن بوده اند بخوبی خواهد آمد و مرا بر گزاراوه رسیدن با این دیار و ملاقات
 اعظم نخوت شمار و طبیعت را ملاقات تحمل او صنایع و اطوار ایشان بخوبی که
 شنیده و دریافته بودم نبود و از ملاقات اخوی نیز اگر بهمان حالت نخستین
 بود قطع نظری کردم و در حین برآمدن از کلکته و بیشتر در راه ناهنجاری نشان
 را نسبت بومی شنیدم و در محلی بندر که رسیدم مفصل معلوم شده به بعین پیوست
 که رئیس و نایب سبب جمعی و بیغری که تقصیل آن لایق نگارش نیست با او
 بد سلوکی آغاز بناده ورق حسن سلوک را برگردانیده اند و یکی از قلاع دوازده آباد
 منهد داشته اند و باین سبب انگلیسی و فرانسوی که در محلی بندر بودند به خوبی که گذشت
 مرا از رفتن حیدرآباد منع می نمودند و پاره از بی انتظامی ریاست فرشته
 اطوار آن شهر را می گفتند و نامه بعضی دوستان که در آنجا بودند -

متضمن منع از درآمدن بان شهر رسید و مرا شوق دیدار برادر و با او بودن
 در آن حال یا اگر تو آنم کار او را صورت نوعی دهم که اقلالکرک اشقی میبایم
 او و نایب بعل آید ما او را از ان دیار مخلصی دهم و غیرت فطری و حیثیت
 جلی و اعانت مظلوم و امگیر شده قهرمان تقدیر نیز دست در گریبان
 انداخته کشتان کشتان بان شهر رسانند و بانذک فاصله متعلقان
 منسوبان نیز رسیدند و بجلی و رشیکه بلاگر رفتار شدم - **بیت**
 از که نالم که خومی خیره مراد زنده و گام از در اندازد * بعد از ورود -
 مذاقات رئیس و مدارالمهام که نایب بالانفرا و به مشیرالملک اشتباه دارد
 و بعضی اعانم دست و اور رئیس را در راست سببی اختیار و بدست
 نایب گرفتار دیدم و نایب را که در طی احوال میر عالم ایامی بان رفته است
 قطع نظر از جاهلی که داشت بقایت پست فطرت و رذل طبیعت و سفله -
 نهاد یافتم اگر چه قاطبه امرای بسند و دکن فرومایه و عدیم الشعور و از خرد و دانش
 بسی و در اندو لیکن سخن در این است که نایب الملکی را این همه چرا پشبه
 فهم و دخل و تصرف در هر چیز خاصه در معقولات دست و گریبان و بکدام
 سبب دو و نخوت و بخار پندار این مقدار و باغ او را آشفته و پریشان داشت
 است که از هر دانا که حکایتی و از هر پیر و شمشیرالی و از هر پیر نامی بشنود

احوال شیرانک

بشود با عدم استطاعت و فقدان بصیرت بآن در او بزد و چنان دلیر و شیرین
 که مگر همیشه در زنده و رای صایب اوست و کاش آن استعداد آن را
 بودی که آنچه بشنود فخر گیرد و در وقت حاجت بکار برد بعلت کبالت
 و اندر اس حواس دژاکه و حافظه بالمره از کار دقت اندو با اینحال با خبر و مستدا
 و خداوند آن ندابیر و صاحبان رای و هوش ادعای همسری علی دعوی برتری
 دارد و بی شایسته عبارت ادای در امور ملکی و مالی تمیز از نقطه از خط و درست از غلط
 ندانسته سهلست که مس بدی مکرده و در سطوحی رابر خود بسته است از
 بد و حال تا حال هر روز کاشه لیس ظرف زمان که یکی از اعظم بوده و آخر
 زهر سیوفامی بکاشه امت کرده است چنانکه بامیر عالم همین نزد در ابا زبیده و در
 به حکام افتادن به شمشیر حیرت و مات شدن از دست حریقان چیره و حسن
 خاصه در اوقاتی که پیاده در جلو قیل نشینان مرسته چون اسپ تازی دوان
 و در قد انفرقه در کمال خواری و خذلان بود مکرر از مجلس عرایض نزار شهنش
 عجز و الحاح در باب استخلاص خویش با و نگاشته و به زبان حال و مقال -
 نزد هر شیخ و شاب خور از شو سلاان آدمی شمر و در می او از ان قید
 و زنده بر آید نش از بوند و عروجش بر تبه نیابت در حیدر اباد نشد مگر به مسام
 جمیل و حسن ندابیر آن سید و الامقام بعد از آنکه خود را مستقل و میر عالم را در سفر

حقون سر عالم
 بر شیر الملک

سرنگ پتن که از حیدرآباد یک ماه و نیم راه است دور دید و میدان را از
 وجود او خالص یافت به همینون اینکه پیت مهر و خنده چوپینان شود +
 شب پر بازی گرمیدان شود + در باطن قد چون کمان را شکست کار او
 علم و در ظاهر از یگانگی و یکتا ولی دم میزد اگر چه بر میر عالم بعد از فتح سرنگ
 پتن ورود او بحد آباء بعضی مراتب سعایت و بدلفنی او ظاهر شدند لیکن
 نظریه حقوقی که باو داشت و او پیوسته دم از برادری و اتحاد و زبان از نجات
 و انقیاد بسته نمی داشت اعتنای به سخنان گویندگان نفوذ و به نقض سپرد
 تبدیل آب و هوا سیمت جاگیرات خویش عطف عنان نمود و به درستی و
 یاری او ستظیر و خاطر جمع بود تا اینکه او را به کلی غافل نموده کرد باو آنچه کرد
 وجه مناسب است بحال آن سید عالی جناب چند بیت مشهور از جمال الدین
 یاقوت خطاط و لقا حسن و اجاد و اخوانا حسبتهم در و عگا
 نکانو اها و لکن للاعادی + و حسبتهم سهما ما بصا بیبات
 نکانو اها و لکن فی نواد + و قالوا قد صنعت منا قلوب
 لقد صدقوا و لکن عن و داد چنین است حال جمیع مردم این -
 کشور همه را شمار بیوفای و حق ناشناسی است یکی را از کسی بیاد نیارند و
 سیکو کاری را ندانند و سر یک با دام بر هم زنند و بر نیم درع کرباس عابره

فرب و ادون
 شیره اسلک عالم

جامه جان یک دیگر اگر میان چاک سازند و از آثار باستانیان هویدا است
 که قبل از ظهور اسلام ایان و فرماندانان و قاطعه سکنه این کشور را نیز همین -
 طبیعت بوده هرگاه ملوک بجم مایکی از سپه داران ایشان به هندوستان آمده اند
 همذیان تاب مقادمت بر خویشتن ندیده از در زبونی و مسکنت در آمده -
 بهر حال مطیع و باج گذار بوده اند چون بازگشت یا ایران زمین می شد باز که قری
 ان رایان تیره رای به فراهم دیدن مثنی درم و دینار و مشامه جمعی از سیه
 تابان او باش در میدان خالی کلاه تخت راج بناده لغرور و موغور مبتلا و
 احوال گذشته و عهد پیمان را فراموش و تغیر رفتار نموده اند چنانکه در عهد منوچهره
 که حسب الحکم او سیام بن رمان به هند آمده کبیر راج را ابایالت تشکن ساخت
 و بایران برگردید. بعد از وفرو زرامی پسرشش آغاز مخالفت و خود سری
 کرده کبیر راج در ستم دستان را با فوجی به بنیه او فرستاد پیروز به نبرینت
 رفت و در پیاپیها ببرد و رسم تمامی مملکت را لکد کوب حوادث داشته سوریج را
 به سندیالت نشانیده برگشت و همچنین بوده است در عهد اسکندر در او شیر
 و کسری از نوشیروان و غیر هم که مقام ذکر آنها نیست و بدینوال بوده است
 احوال سلاطین یا بریه کور که بنه که بعد از رحلت سلطان صاحب قران امیر
 اولاد و احاد او بداعیه سلطنت و طلب تاج و تخت تیغ بر روی یکدیگر کشیده -

اموال سلاطین
بابیه و تسلط بایر
بادشاه به بند

و قیقا از وقایق مقاتله مهمل نگداستند و خود را از قتل و ایذا می یکدیگر معاف
نداشتند و به لطیفیل تنازع ایشان مردم در ریج و عناد با صنایف محن و بلا
بتلا نوده اند و جو و آن طبقه بر خاطر با گران و همتهای بدیع ایشان به صرف
در وقت فرصت و هنگام قدرت خلائیق نیز از قتل ایشان تقصیر نکرده اند
مانند شیبک خان اوزبک بعرضه ظهور آمده لوای اعلام برافراشت و
اولاد سلطان حسین میرزای باین اقرار که وی سلطانینی با عدل و داد بود
بغیر و غلبه متاسل و مضحل نمود و از شوکت و اقتدار او کار متنبیان خاندان
جمهوری از زبونی حال بجای کشید که خلاصه ان بر متبتان اخبار پوشیده
از انخلد بایر میرزا ابن عمر شیخ که بیخود گرد وادی پریشانه دره نورد
صحرای حیرانی و بیخ خانه زمین او را مقامی و مکانی بنود و رما سئ و خلاصی
و از ان خمول و سرگردانی و عوجش به رتبه سلطنت و فرمان فرمایی
نشد الا بوسیده متک و توسل با ذیال دولت قاهره سلطان جم خدم و پادشاه
ملایک چشم ابوالبقاشاه اسمیل صفوی که شیبک خان را با آن عظمت
و اقتدار مقهور ساخته تیز روی همت و پر توالتقات آن خاقان مصطفوی
نسب بیبال که بارگاه سطولتش هم دوش سپهر برین و سر کوب پفرخ
بشترین نوده و شیر قابلین خیمه مجره ملنا بش بر شیر فلک عملی نمود بر ساحت

بر ساحت احوال اذناقت و اورا بصره ظهور آورده پروبال داد و مورد انواع
 عنایات گردانید و به سلطنت دشت هند وستان ممکن گردانید و وی
 نیز و دام الحیره چه در ایام سلطنت هند وستان و چه قبل از آن مشیوه توسل
 و اعتقاد و اظهار خلوص و انقیاد و نسبت باین دولت قاهره شعار خویش
 ساخته گاهی با جرایمی خطبه و مسکه و گاهی با رسال عرایض نیاز و الناس انجام
 مطالب خاقان سلیمان شان را خشنود میداشت و ادلا و احفادش را
 نیز همیشه مشیوه توسل باین دو دمان علبه در هنگام عجز و اضطراب و لحاظ اغراض
 معمول و مرکوز خاطر بوده است چنانکه در احوال همایون شمه بقسم آمد و
 بالجملة حقیقت سلوک سلاطین صفویه بآبادشایان و شاهزادگان بابریه
 بر عالمیان مستور نیست و الحق یکی از خجسته عادات سلاطین صفویه پاس
 مروت و جوانمردی بوده و آنچه ایشان بامتوسلان خویش از بیگانه و آشنا
 حتی بادشمنان کپینه در دیروز در ماندگی و التجاز احسان و امداد و عفو
 جرائم ماضی و انواع اعانت و یاری بحال اداب و فروتنی سلوک داشته
 اند از غریب روزگار و فواد را در است و هرگاه سلاطین بابریه بر عادت
 خویش و بروفق آب و هوای این کشور در غیر وقت ضرورت در مراسم
 آشنائی تغافل و رزیده بیگانه آغاز بناده اند از انطرف با فقدان حبیب

اغراض و دواعی بجز شیوہ مردی و مردی اجیاسے لو ازہم اشفاق و اعطاف
 معمول میکرده اند و تا عهد شاه سلطان حسین نیز که مدت سلطنت او -
 سی سال امتداد داشت ارسال سفرا بہ تہنیت و تعزیت معمول بود و چون
 نوبت دولت ان بادشاہ خجستہ اخلاق سپری شد و آہنہ نبتہ و فساد و قضایا
 مایلہ در ان دولت و بایران سزوح یافت محمد شاہ بسبب اتودگی و عدم -
 تنازع قوی در گوشت مملکت بہ ان شیوہ توسل را بیدل بانار نخوت و
 غرور ساخته ناہ و رسم آشنائی را مسدود داشت و سرگز اورا رسم پرشی
 بخاطر رسید بلکہ بامیر و بی افغان کہ ہمیشہ از کینہ چاکران بچکرہ کی ہرات -
 و حسین پیرش کہ این برود ملتان و لاہور را از ماتحت و تاز نمونہ خانہ -
 زہور کردہ بودند سازش نمودہ خلطہ و اینترش پیدا کرد و در جواب نامہ -
 نیشاہ طہاسب و عباس میرزا ولد ادا کہ در باب اخراج افغانہ از ہندوستان
 نوشتہ بودند کلمات دروغ کہ از صدق اصلا فروغی نداشت نگاشت ^{الہم}
 بادشاہ قہار نادر شاہ را بشاہ جہان ابا و زیادہ از کمال معطل داشت
 و جواب نامہ اورا نیز در تاخیر انداخت و این نیز بزعم فاسد ایشان یکے از -
 تدابیر ملکی بود گاہی در اصل نوشتن جواب مترد بودند کہ شاید حسین افغان
 در رفتہ نادر شاہ را ناچیر کرد اند و احتیاج نوشتن جواب نشود و گاہی